

نه به انتخابات – الو گرجستان

از زور و جور و فساد حکومت اشغالگر به ستوه آمده ایم. راه نجات را ”نه به انتخابات“ میبینیم. تب ”نه به انتخابات“ مغز ما را میسوزاند. مدعیان و نامداران سیاسی ما که شش سال پیش خاتمی خاتمی میکردند امروز از فریاد ”نه به انتخابات“ کف به دهان آورده اند! آیا این یک پروژه است؟

در نوشتار لهستانیزه کردن^۱ ایران از آش خاله لندن^۲ گفتم و اینکه ما ملت هوشیار ایران بخورش نیستیم. ولی شاید شنیده اید که انگلیسیها مقتصد هستند. آشی را که با آن زحمت، ولو به هزینه ملت، پخته اند دور نمیریزند. دنبال بخورش هستند. از آخوندها هم شکمو تر و سیری ناپذیرتر نداریم. اینست که آش سرد شده لهستانی را داغ کرده یکی دو تا معجون جدید در آن انداخته و بنام آش گرجی در سینی ”انتخابات نه“ تعارف به عمامه دارهای حکومتی کرده اند.

گرجستان را که انشالله یادتان نرفته^۳. همین دو ماه و اندی پیش بود یعنی روزهای آخر ماه نوامبر ۲۰۰۳ که مردم با یک انقلاب بدون خونریزی رییس جمهور را مجبور به استعفا کردند. سرکار خانم معاون رییس جمهور هم مسئولیت اداره مملکت را پس از این انقلاب مخملین بعهده گرفتند و همه چیز به خیر و خوشی سرآمد. مردم خوشحال از اینکه انقلابی کردند که خون از دماغ کسی نیامد ولی رییس جمهور دیکتاتور برکنار شد. مسئولین مملکتی هم خوشحال از اینکه نظام بر جای خود باقی ماند و اکثریت مقامات کماکان یا به وظایف سابق خود بازگشتند، یا شغلای جدید گرفتند، و یا بدون سر و صدا پولهای چپاول شده را برداشتند و پی کارشان رفتند. از همه مهمتر، کسی هم به جناب دیکتاتور نگفت بالای چشمت ابروست! اینهمه کشتی و خوردی بیا جواب بده! از ما بهتران هم با خوشحالی از موفقیت شاهکار جدیدشان اینجا و آنجا سیگار برگ به لب، لیوان ویسکی اسکاتلندی را به سلامتی بالا بردند و گفتند لیوان بعدی برای ایران!

آیا شما از رویداد اواخر سال ۱۹۸۹ در چکسلواکی که منجر به جایگزینی حکومت چهل ساله دیکتاتوری کمونیستی با یک جمهوری دمکراسی نوع غربی شد آگاه هستید؟ یک انقلاب مسالمت آمیز و بدون خونریزی بر مبنای اعتصابات عمومی که لقب انقلاب مخملین گرفت. احتمالاً بسیاری جواب خیر خواهید داد. برای حضور ذهن ما و تایید کار آیی نافرمانی مدنی و تاکید بر قدرت تظاهرات مردمی، دیکتاتوری گرجستان فدا شد. شاید هم این یک تمرین پیش از عملیات بود! یک تیر و دو نشان.

آری هموطن عزیزم، مخمل مخصوص ایرانی پسند با مرغوبترین رنگ و کیفیت در بهترین کارخانه های استراتژی بافی ارباب در حال بافتن میباشد. طرح یکدست لباس مکش مرگ ما آماده شده است و بزودی ماهرترین خیاطان پاریس، لندن، و واشنگتن با همیاری شاگرد خیاطانی از معروفترین پایتختهای دنیا، رم، برلین، بروکسل، و حتی تل آویو این لباس بیا و ببین را به تن سرکار خانم انقلاب پروو

۱ – لهستانیزه کردن ایران (لینک را فشار دهید)

۲ – منظور اربابان هستند. به نوشتار لهستانیزه کردن ایران رجوع فرمایید.

۳ – برای آگاهی از جزئیات انقلاب مخملی گرجستان در سایت www.google.com جستجو کنید.

خواهندکرد! لباسی خواهد بود بر اندام رعنا سرکار خانم انقلاب که آب از لب و لوچه ما ندید
 بدیدهای دمکراسی و آزادی های سیاسی، اجتماعی، و فردی سرازیر کند!

آری هموطن، انقلابی که می آید آقا نیست. زیرا که آقایان با آن هیبت های نتراشیده و شکم های
 آویزان دیگر توانایی جلب نظر ملت جوانسال را ندارند. فسیلها و ژینگولوهای سیاسی داخلی و خارج
 نشین هم شانس ندارند حتی اگر تبار شاهی را به رخ انتظار ملت برای نجات بکشند. اینچنین طرح
 شده است که با جامعه ای متشکل از جوانان بازی زن کنند زیرا که زن وسوسه است و مرد بدنبال
 آن، زیرا که زن شیر خانه است و مرد عربده آن! حالا باید محنت و محرومیت ربع قرن زن ایرانی را
 دلجویی کرد چرا که او از یک ضعیفه حکومت اسلامی به خیل بالقوه زنان آینده خواه پیوسته است.
 اینست که پروژه زن را که با ارسال خانم گوگوش به خارج شروع کردند قوت میدهند. سرکار خانم
 شیرین عبادی جایزه صلح نوبل را میبرد. متعاقبا صدای درخواست رییس جمهوری ایشان بلند
 میشود. آیا این تمرینی برای آینده است؟ عمله و اکره های تلویزیون ماهواره ای هم اینجا و آنجا
 برنامه دخترشایسته راه میاندازند. دختر ایرانی تبار برای نمایندگی کشور کانادا در مسابقه دختر
 شایسته جهان انتخاب میشود. کارگردان زن سینمای ایران تحسین جهانی میشود. هنرپیشه زن
 ایرانی کاندیدای جایزه سینمایی اسکار میشود. همه اینها برای آماده ساختن ذهن ما در پذیرش
 توانایی های زن ایرانی و پرچمداری انقلاب مخملی توسط زنان ایرانی و یا سرکار خانم رییس جمهور
 زن در فردای انقلاب مخملی!

اما این انقلاب مخملی چگونه اتفاق میافتد؟ در چکسلواکی و گرجستان مردم علیه رهبریت و ابزار او
 از جمله مجلس ساختگی اعتراض و اعتصاب کردند. در نهایت، خیزش چند صد هزار نفری مردم
 رییس جمهور دیکتاتور را به سرعت ساقط کرد (نظام بر جای خود باقی ماند) و نماینده منتخب مردم
 (یکی از درون نظام ولی در لباس مخالف) بر مسند اداره امور جای گرفت. خوب، در ایران چه باید
 کرد؟ گیرم رهبر دیکتاتور، ولی رییس جمهور که در ظاهر منتخب بیست و چند ملیون رای مردم
 هست! مجلس نمایندگان هم که ظاهرا سنگ مردم را به سینه میزند! چه کنیم، چه نکنیم؟ اینجاست
 که آتش خاله لندن با چاشنی گرجستانی بکار میاید!

به آتش لهستانی که بخور پیدا نکرد چاشنی "انتخابات نه" و "بای بای آخوند" زدند و عمامه داران را
 در پاریس، داووس، و مشهد و از زبان پادو ها و وزیر خارجه اینجا تا رییس جمهور آنجا تفهیم کردند
 که آتش خالته، بخوری پاته، نخوری پاته! در عوض قول دادند که بجای بلای عراقی، بلای گرجی به شما
 نازل میکنیم. یعنی شما آخوندها و نوکر هاتان بجای قایم شدن در سوراخ صدامی میتوانید اهل و
 بیت را برداشته در ویلا هاتان اینور و آنور دنیا بقیه عمر را با جیب پر و جان در امان بیتوته کنید.
 برای محکم کاری و جواب به کله شقی بعضی آخوند ها، نماد ارباب یعنی شاهزاده انگلیسی به خانه
 رعیت وارد شده اعلام میکند که شیطانی موقوف، آتش را میخورید جیکتان هم در نمی آید!

خوردن آتش همان و رد صلاحیت نمایندگان اصلاح طلب و بظاهر مردمی نتیجه اش. رهبر و گروههای
 تند رو دستور دارند که زمینه را برای یک دیکتاتوری تمام عیار و علنی با یکدست کردن مجلس و
 دولت فراهم آورند. داستان از این قرار است که مردم را از انتخابات بر حذر دارند تا بهانه ای برای
 عدم شرکت آنها علیه رهبریت و دولت زور و فساد در انقلاب مخملینی که میاید نباشد. اینگونه،
 برای بار سوم مردم با دست و عمل خودشان جای پای دشمن اشغالگر را سفت خواهند کرد. برای

ظاهر سازی، تحسن و چند نمایش دیگر در درون انجام میگیرد. برونمرزیها هم یکباره قرص وحدت میل نموده از هر صنف و عقیده سیاسی که هستند متفق القول ندای انتخابات نه میدهند!

جالب اینکه رسانه های نوشتاری، رادیویی، و تلویزیونی لس آنجلسی اختلافات و پرخاشگریهای روزانه خود را فراموش کرده یکصدا و هماهنگ شعار انتخابات نه را از قلمها و بلندگوهای خود بیرون میدهند! این خود گواه بر تخصص استراتژی بافان ارباب میباشد و وابستگی ناحیان ما به ناکجا آباد! اینگونه است که پروژه ”ضربه بخود، بدست خود“ محقق میشود!

بازی جهانی جدیدی شروع شده است. خاله لندن، مادر ما ایران را به عمو سام پاس داده برادر منفور عرب ما ابن سعود را تحویل میگیرد! پسر خوانده عمو سام، شاهزاده رضا پهلوی، بفرمان پدر از گوشه نشینی پس از افتضاح ۱۸ تیری که گذشت درآمده، در رسانه های بابا جان هل من مبارز میطلبید! عمو جان پسر خوانده های دیگرش، مجاهدین خلق را لباس سیاسی میپوشاند و در صندلی ذخیره ها جای میدهد. یخ شعار ”امروز اتحاد“ رضا پهلوی بالاخره در مورد ”انتخابات نه“ میگیرد ولی کافی نیست. برای تضمین نتیجه بازی و خنثی کردن جنبشهای احتمالی و راستین مردمی و دل مشغولی حزب الهی های اصلاح طلب، در اروپا اتحادیه جمهوریخواهان میسازند. در امریکا برای حزب الهی های تند رو گارد ملی جور میکنند. برای حزب الهی های متجدد، تحصیلکرده، و سکولار هم آقای دکتر آوازه خوان و مشاور سابق وزارت دفاع پروژه ایران فردا سر هم میکند!

آری هموطن، استراتژیستهای دولت سایه جهانی نهایت آرزوی سیاسی ایرانیان، یعنی مردم سالاری و حکومت مردم بر مردم را چماق کرده یکبار دیگر بدست ملت بر فرق ملت میکوبند. در سال ۱۳۵۷ میلیونها مردم با خیال کسب آزادی سیاسی به خیابانها ریختند و نهایتا با رای خود حکومت جمهوری اشغالگر اسلامی را تایید کردند. بزودی و به بهای گزاف جانی و مالی یافتند که گمراهشان کرده بودند. در سال ۱۳۷۶ بیش از بیست میلیون ایرانی رای به ریاست جمهوری خاتمی و رد انتخاب رهبر، ناطق نوری، دادند تا بگمان خود جبران اشتباه کنند. باز با جان و مال بها دادند و یافتند که گمراهشان کرده بودند! اینبار میخواهند و تشویق میشوند که به انتخابات نه بگویند تا کار حکومت دیکتاتوری مذهبی به سر آید. آیا میشود پرسید نتیجه واپسین این یکپارچگی ملی را چگونه باید جبران کرد؟

آری هموطن، در پس ”نه به انتخابات“ انقلاب مخملین گرجستانی می آید. باز میلیونها به خیابانها خواهند ریخت، آخوندها گم خواهند شد و فشار ملت رهبریت زور و فساد را سرنگون خواهد ساخت. مردم سرمست از دستیابی به آرزوی چند صد ساله به شادی خواهند پرداخت و قهرمانان از پیش ساخته برمسند امور جای خواهند گرفت. روز از نو، روزی از نو! دیری نخواهد پایید که باز مردم بخود آیند که بار دیگر گمراهشان کردند! اینبار هزینه چه میباشد؟

شوربختانه یکبار دیگر ما را در وضعیت کیش و مات سیاسی قرار داده اند. جواب نه به انتخابات الحق که حق است اما فکر فردا کرده ایم؟

*

من هیچکس هستم. یکی از هفتاد میلیون ایرانیهای داخل و خارج. حقوق بگیرم و به فکر امروز و فردای زن و بچه و عاقبت وطنی که هنوز به یادش بغضم میگیرد. نه روزنامه نگارم و نه استاد علوم سیاسی. نه سر پیازم و نه ته آن. ولی خود پیازم و عاشق ایران. خسته شده ام از اینهمه پروفیسور و مدعی سیاسی که برایم راه و چاه می آفرینند. بر میخیزم تا بگویم که من هم هستم. و تاهستم ایران هست و آزاد انسان ایرانی.

(توجه بفرمایید که تلاش من نگاه غیر روشنفکری به مسائل وطن عزیزمان و بیان آنها به زبان غیر روشنفکری است.)